وزارت علوم، تحقیقات و فناوری
مؤسسه پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی

خلاصه اجرایی

طرح‌های پژوهشی

عنوان طرح: پیامدهای اجتماعی گسترش کمی آموزش عالی: نظریه‌ای داده بنیاد

گروه پژوهشی: آینده‌پژوهی و نظریه‌پردازی در آموزش عالی

مجری: سمیه فریدونی

ناظر: مقصود فراستخواه

سال اجرا: ۱۳۹۵

خلاصه اجرایی:

اهداف پژوهش:

بررسی پیامدهای اجتماعی گسترش کمی آموزش عالی در ایران

سوالات یا فرضیات پژوهش

۱. پیامدهای اجتماعی گسترش کمی آموزش عالی در مناطق انتخابی از منظر مشارکت‌کنندگان در پژوهش چیست؟

۲. با چه نظریه‌ایی می‌توان پیامدهای اجتماعی گسترش کمی آموزش عالی را در ایران تبیین کرد؟

روش‌شناسی (روش پژوهش، جامعه و نمونه آماری، روش تحلیل و ...)

در پژوهش حاضر روش نظریه‌پردازی داده‌بنیاد؛ الگوی چارماز استفاده شده است. ابزار این پژوهش مصاحبه بدون ساختار بود و تجزیه و تحلیل داده‌های این مدل بر چهار مرحله‌ی اساسی کدگذاری، تهیه خودنگاشت، نمونه‌گزینی نظری و در نهایت رسم نمودار و یا ارائه مدل استوار است.

گروه هدف این پژوهش شامل ۵۴ نفر از سه گروه اعضای هیات علمی و دانشجویان مقاطع کارشناسی و کارشناسی ارشد دانشگاه‌ها و فعالان اجتماعی سه استان منتخب سیستان و بلوچستان، قم و گیلان که در دسته‌ی استان‌هایی قرار می‌گرفتند که علاوه بر بافت‌های متفاوت و متنوع، بیشترین افزایش کمی آموزش عالی را در بازه‌ی زمانی بین سال‌های ۱۳۸۴ تا ۱۳۹۲ تجربه کرده‌اند. محقق با حضور در آن استان‌ها با سه گروه هدف مصاحبه‌های بازپاسخی انجام داد.

یافته‌ها به تفکیک سوالات یا فرضیه‌های پژوهش

مجموعه یافته‌های حاصل از پژوهش حاضر را می‌توان در قالب نظریه‌ی نوپایی ارائه نمود که مبتنی بر کدهای سه‌گانه‌ی حاصل از مصاحبه‌هاست. در این نظریه آورده شده است که:

«توسعه کمی آموزش عالی سیاستی است که در دهه‌ی اخیر نظام آموزش عالی کشور را با تحولات و چالش‌هایی چشم‌گیرروبه‌رو کرده است. این سیاست از ابتدا مبتنی بر دلایلی که عموماً در حوزه‌های اجتماعی - فرهنگی و سیاسی- اقتصادی قرار داشتند، شکل گرفت تا بتواند به نیاز نسلی پاسخ دهد که به دلیل پرجمعیت بودن و کمبود امکانات کافی پشت درهای دانشگاه می‌ماندند و برای جمع فراوانی از آنان امکان تحصیل در دانشگاه پیش نمی‌آمد. تا از این طریق بتوانند نیروهای ماهر برای کار تربیت کرده و از سوی دیگر شرایط را برای شکل دادن جامعه‌ایی دانش‌بنیان فراهم آورند که مهم‌ترین سرمایه‌ها در آن علم، آگاهی، سرمایه‌های اجتماعی و فرهنگی بودند. اما شواهد حاکی از آن است که در کنار افزایش سطح آگاهی مردم، بالا رفتن تعداد جمعیت دانشجویی، دسترسی راحت به دانشگاه برای افراد مستعد، باسواد شدن سازمان‌ها، این سیاست نتواست به اهداف اولیه خود دست یابد و بحران‌های مهمی را برای آموزش عالی ایرانی به وجود آورده است. توسعه‌ی نامتوازن، بی‌کیفیت‌تر شدن دانشگاه و آموزش، نابه‌سامانی اعضای هیات علمی، کاهش تجربه چند فرهنگی و افزایش بیکاری در کنار شدت گرفتن گرایش به مدرک در نتیجه‌ی سیاست گسترش کمی آموزش عالی سبب شد تا در زمانی که جمعیت، نقطه‌ی افزایش خود را پشت سر گذاشته بود و جمعیت دانشجویی رو به کاهشی چشم‌گیر داشت، دانشگاه‌ها برای تامین منابع مالی و برقرار ماندن به سمت حفظ دانشجو به هر قیمتی پیش بروند و آفت دانشجوسالاری علایمش را در بسیاری قسمت‌ها نشان دهد که این همه منجر به دگرگونی ماهیت در مفهوم دانشگاه و عملکرد آن شد. دانشگاه که بنا بود علم تولید کند، نیروی ماهر تربیت کند و سرمایه‌های اجتماعی را فزونی بخشد به بنگاهی اقتصادی تبدیل شد که فقط محلی برای صدور مدرک است تا آن‌ها که شاغل هستند به واسطه‌ی همین مدارک ارتقاء شغلی پیدا کنند و برخی مسئولین برای خود القاب جدید بسازند.

از سوی دیگر عدم درک درست از نهاد دانشگاه توسط سیاست‌گذار مسئله‌ی دیگری بود که از همان نخستین روزهای طرح و اجرای سیاست توسعه‌ی کمی آموزش عالی از نظر دور مانده و زیرساخت‌های آن در مناطق فراهم نشده است. دانشگاه در مفهوم اصیل خود نهادی اجتماعی است که به پیش‌نیازهایی برای ورود به هر منطقه نیاز دارد و ورود دانشگاه به هر بافت پیامدهایی را با خود به همراه دارد که گاه آن‌قدر پیچیده می‌شود که قابلیت تبدیل شدن به یک ناآرامی قابل توجه را پیدا می‌کنند. دانشگاه

ایرانی در قالب نهادی اجتماعی پس از ورود به بافت‌های مختلف توانسته دگرگونی‌هایی در حوزه‌ی اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اشتغال و بازار کار و توسعه‌ی شهری را رغم بزند. این دگرگونی‌ها با تغییر در باور عموم مردم توانسته شکل نویی از زندگی را سامان دهد که بر مبانی هنجاری نوینی استوار هستند. به این معنی که دانشگاه اگرچه تلاشی برای از بین بردن ارزش‌های گذشته ندارد اما در قالب نهاد اجتماعی هنجارهایی را با خود به همراه دارد که غالبا از طریق کاربران خود آن را به جامعه بار می‌کند و سبب بروز دگرگونی‌هایی می‌شود که در بیشتر موارد تا پایین‌ترین لایه‌های اجتماعی رسوخ کرده و از این رو کند و بطئی اما ماندگارند. در حقیقت دانشگاه و دانشگاهی بودن به عنوان یکی از مهم‌ترین شاخص‌های منزلت اجتماعی در جامعه‌ایی شناخته می‌شود که مدرک تحصیلی خود عامل بیکاری در برخی بافت‌هاست که مشاغل سنتی مانند کشاورزی، کارگری و یا پارچه‌بافی دارند. زیرا دانشگاه آمدن عامل جابه‌جایی در طبقه‌ی اجتماعی فرد شده و از سوی دیگر خود، نظام طبقه‌بندی نوینی را در جامعه شکل داده که بر پایه‌ی رشته‌ی تحصیل، سطح مدرک و نوع دانشگاهی است که در آن درس خوانده شده است. از این رو چون فارغ‌التحصیلان امکان یافتن شغلی مرتبط با مدرک‌شان را پیدا نمی‌کنند که علاوه بر کمبود شغل در کشور در بسیاری موارد به ناتوانی حرفه‌ایی آنان نیز مربوط است، افزایش ناامیدی و نارضایتی اجتماعی آسیب دیگری است که جامعه‌ی ایرانی را تهدید می‌کند.

همچنین به نظر می‌رسد زنان در نوک پیکان این تحولات قرار گرفته‌اند. چرا که با افزایش حضور آنان در دانشگاه‌ها نه‌تنها باورها و نگرش‌های آنان تغییر کرده بلکه خود مهم‌ترین عامل تغییر در خانواده‌ها شمرده می‌شوند، هر چند که برای این تحولات هزینه‌های هنگفتی نیز پرداخت می‌کنند تا جایی که برخی، دانشگاه آمدن آنان را به عنوان تهدیدی تلقی می‌کنند که باعث کم‌رنگ شدن حضور اجتماعی مردان و گاه‌گاه عامل افزایش فساد شده است.

حال وقتی این مسائل در کنار سایر کاستی‌های کلان آموزش عالی در حوزه‌ی مبانی آموزش عالی و مسئله‌شناسی قرار می‌گیرد بیش از پیش مشخص می‌شود که آموزش عالی ایرانی از مشکلات جدی در فلسفه و معنا رنج می‌برد و تنها با استفاده از ظاهر مفاهیمی که خود مبتنی بر فلسفه و اندیشه‌های متفاوتی هستند نه تنها توانایی چشم‌گیری در حل مساله ندارد بلکه زمینه را برای بروز مسائل بنیادی دیگر فراهم می‌آورد که نمونه‌ی آشکار آن در سیاست‌های توسعه‌ی کمی آموزش عالی است که امروزه به توسعه دوره‌های تحصیلات تکمیلی، بدون فراهم بودن زیرساخت‌های لازم و حتی ابتدایی، منجر شده و در چند سال پیش رو کشور را با فاجعه‌ایی در حوزه‌ی منابع انسانی بی‌مهارت و پرادعا مواجه می‌کند که خود مسئله‌ی اساسی دیگری است.

با این همه، قابل توجه است که تعریف ارائه شده از توسعه‌ی کمی آموزش عالی و مبانی و زیرساخت‌های آن که مهم‌ترین پیامدهای آن در حوزه‌ی دگرگونی‌های اجتماعی- فرهنگی دسته‌بندی شده است و به عنوان فاجعه‌ی ملی خوانده می شود، می‌تواند با مبانی علمی این موضوع شباهت و یا تفاوت داشته باشد زیرا تنها مبتنی بر نظرات مشارکت‌کنندگان در پژوهش بوده و تجربیات زیسته‌ی آنان را معنابخشی کرده است.»

پیشنهادها بر اساس نتایج پژوهش

توسعه کمی آموزش عالی که با توجه به ارزش‌های عدالت‌محورانه و افزایش فرصت دسترسی برای توده‌ی مردم شکل گرفته بود، به دنبال اثرگذاری خود در حوزه‌ی شکل‌دادن به هنجارهای جدید و دگرگونی سنت‌های نابه‌جا، عاملی کاهش سرمایه‌ی اجتماعی و بی‌اعتمادی قشر عظیمی از مردم به حاکمیت شده است و این همه توجه به توسعه از منظر پایداری، فراهم آوردن زیرساخت‌های لازم برای ورود دانشگاه به عنوان یک نهاد اجتماعی، به هر بافتی، و بازنگری اساسی در سیاست های توسعه آموزش عالی را امری گریزناپذیر می‌سازد.

از سوی دیگر به نظر می‌رسد جامعه‌ی ایرانی به گفتمانی جدیدی در حوزه‌ی فرهنگ و منزلت اجتماعی نیاز دارد. گفتمانی که در آن نه فقط مدرک که کار کردن و تلاش کردن و مولد بودن ارزش قلمداد شود تا افراد بنا به تصویری که از آینده برای خود ترسیم می‌کنند و علاقه‌مندی و توانای‌هایی که دارند دانشگاه و رشته‌ی تحصیلی خود را انتخاب کنند و نه فشارهای خانوادگی و اجتماعی. اگرچه علم و دانش موتور محرکه جامعه است اما فرهنگ به مثابه فرمانی است که می‌تواند جامعه را به مقصد

مطلوب برساند و اثرگذاری بر فرهنگ از مسیر دانشگاه و آموزش می‌گذرد. آموزشی که خود مبتنی بر خردورزی باشد و به دنبال شعله‌ور کردن مشعل اندیشه و آگاهی.